



صفورا

می دانی چند وقت است
شعری نگفته‌ام؟
از آخرین خداحافظی ات
وقتی واژه‌ها را
با خود بردی...



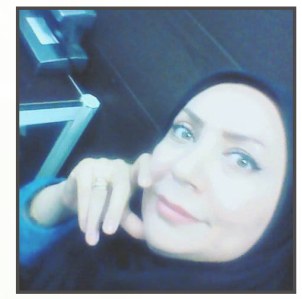
لیلا رنجبر

از فاصله‌ای بعید صدایم می زنی
و نام دیوانه‌وار می چرخد و سیاره ای
می شود.
که در آن،
آدم‌هاش به تو ایمان می آورند.
از آوردن نامم در شعرهایت نترس.
من آنقدر عمومی ام
که عاشقانه هایت همیشه رازی ست
میان تو و آدمها.
باران را من می آفرینم.
ابرها را من به هم می شکنم.
اما چکه چکه اتفاق از تو
فرو
و این خاک....
خاک بی ارزش....
که باران را می بلعد و سر به سجده است....
سرت را بالا بگیر!
سرت را بالا بگیر. تصویر تو،
آن خیانت بزرگی ست که
به دنیا کرده ای،
و من از همیشه به تو نزدیک ترم.



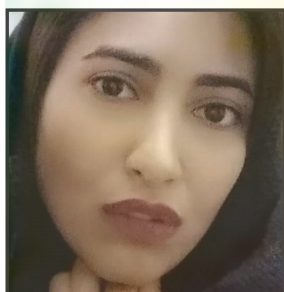
احمد فرنود

دوباره در دل تنگم انار می شکنند
بمان که بی تو دلم بی قرار می شکنند
اگر که پر بگشایی به دست صیادان
دو بال کوچک من در فرار می شکنند
به سبزه زار دو چشمت قسم که بعد از تو
هزار ساقه گل نونوار می شکنند...
و خارها که حسودند بچه می زاینند
و قلب نرگس و آلاله، زار می شکنند
غمت به زخم دلم چنگ می زند با شور
و بغض کهنه من با سه تار می شکنند
نرو که فصل زمستان دوباره برگردد
نرو که شیشه عمر بهار می شکنند
چقدر لهجه دردم شبیه پاییز است
همیشه در دل تنگم، انار می شکنند



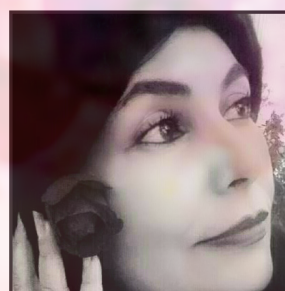
راضیه عسکری (هستی)

چه مرگم می شود این روزها اصلاً نمی دانم
شبیه شبح پادروها و محو و حیرانم
زنی نه ماده‌شیری در سرم پیوسته می غرد
مرا از زوزه‌های بی پدر لطفاً نترسانم
ببین بعد تو من یعنی زنی مرده، زنی بی قبر
نماز میتت را هدیه کن بر جسم بی جانم
شبیه چینی صد بند خورده بعد تو شاعر
تلنگر لازمم با ضربه‌ای از هم بباشانم
ببین آوازه‌ام سر به تریا می زند با تو
بدون تو بدان من هیچم و از بیخ ویرانم
نهال هستی من ریشه کرده در وجود تو
فقط لب ترکن و با گوشه چشمی برویانم
خودم کردم که لعنت بر خودم... لعنت به تقدیرم
خریت کرده‌ام یکت آن و یکت عمری به زندانم
به چاه افتاده‌ام با مکر دستان شغاد خود
از این تصمیم از این تقدیر نکبت زایشیمانم
چه مرگم می شود این روزهای نکبت کش‌دار
که دائم جزو و مدم... برزخم... همواره طوفانم



لیلا محمدی

گره خورده ام به چشم های خیابانیت
پل خواب دید گانت شده ام
تزیق میشوی به روحم
هر بار تو را در خودم می کشم
در دفتر سینه ام
موهائیت را دود می کنم
پک می زنم به لبهائیت
و
نبودنت را هر بار
آوردوز می کنم
آمفتامین چشم های تو است
برگرد
بازنده ها با تو زنده می شوند...



میرانا الیکایی

میرانا
من مادر زمین
زن این سرزمین
صلح گل پیراهن
دوست و یار میهن
وطن و تن و من
دشمن اهریمن
من هم سربازم
سر خود را می بازم
در نبرد نابرابر
برابر جهل می نازم
با هزار بارش مهر
بر کویر ذهن می بارم
و دوباره و دوباره
عشق را در دل ها می کارم



قاسم بغلاتی

آدمیان بومی تنت که از حصار
دندان‌ها جان بدر بردند
این همه قبایل تند خو
در پیشانیت
عطارد و ستاره باید پاسخ
بدهند
به کلاف دندانگیر گریه
که رد نخ جنون به تیغ
در دستم تمایل رگ زدگی
می دهند...



حجت اله رفعت جو

مرا با شعرهایم که خاک کنند
تنها نخواهم بود
عطر موهائیت در لابه‌لای واژه‌ها
به وقت باران سبز خواهند شد
و در وزش هر باد
رهگذران بوی عطری عجیب را
در جیب به خانه خواهند برد...

سرنخ به دهان تو
از عطارد و ستاره
باید گریه‌ها از کلاف سر
دریابورند
از این ردی که تو را گم
می کنم
چه فالتش بکی باید زد
همه ابعاد و نقطه ریزه‌ها
از رد گرفته چشمم
کلاف نخی در دهان گریه
چه ستاره بود که گرد سردش،
عنصر چشمان تو شد



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است
و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: صفورا کاظمی

